

شادای بهانه‌ای برای

وقتی با چنین پاسخ‌هایی مواجه می‌شویم، هر کسی از ظن خود یار او خواهد شد. و به تمامی این نه گفتن‌ها خواهد خندید و خواهد گفت: بخند؛ قهقهه بزن روزی چندین دقیقه، حتی بدون هیچ بهانه‌ای بخند. شادی این است. دیگری خواهد گفت لودگی کن، جُک بگو، دست بینداز و از هیچ‌یک از این‌ها هم نرنج. تا شاد باشی. اگر هم خودت نمی‌توانی چنان کنی خود را به جمع‌هایی برسان که چنان‌اند. برو فلان فیلم و یا فلان نمایش کمدی موزیکال را تماشا کن تا از ته دل بخندی، اندروین و سروتونین و آدرنالین خونت بالا برود تا چند روز شادِ شاد باشی.

کسی نیز ممکن است از دیجی‌ها کمک بگیرد. یکی از آنان را به مدرسه دعوت کرده و او هم به کمک سیستم‌های جدید، آهنگ‌های تحرک‌آور و تندی را بگذارد و دانش‌آموزان را به جست‌وخیز بیاورد. در آن میان هم بعضی‌ها که تجربیاتی دارند از حرکات موزون استفاده کنند و با آن آهنگ برخی از حرکات پیش‌آموخته را آمیخته کنند.

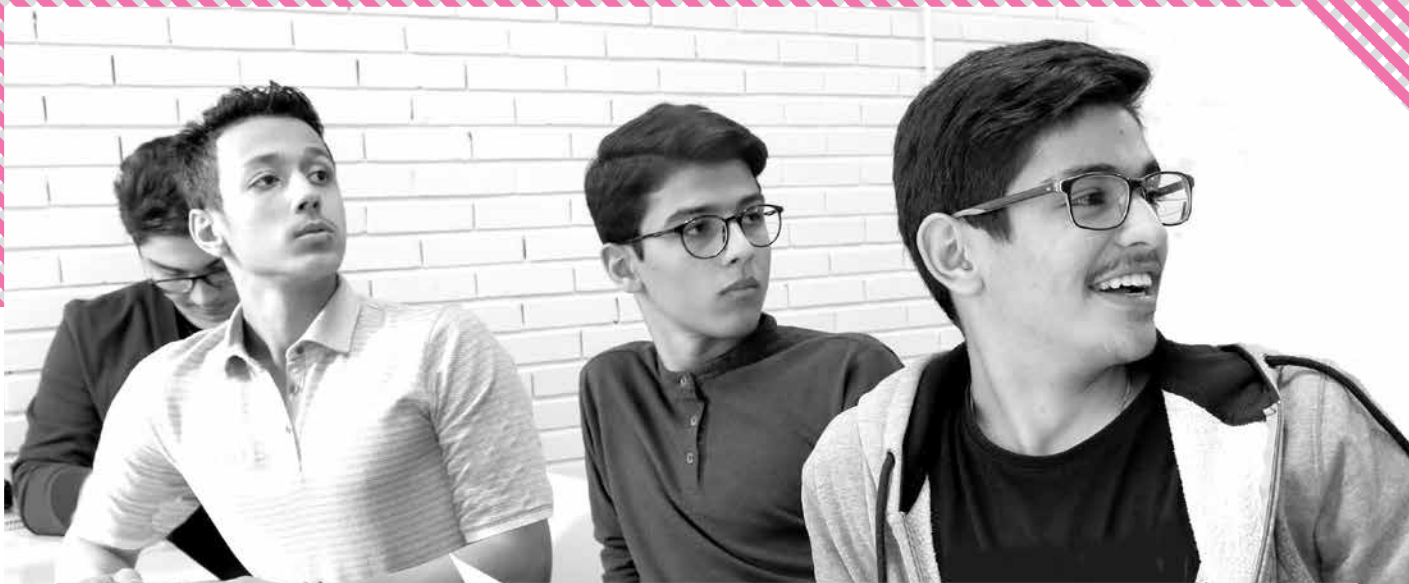
خب اگر من تمامی آنچه را که در ظن و گمان مردم شادی نامیده می‌شود را شبیه شادی می‌دانم، پس شادی اصیل را چه می‌دانم؟ وقتی می‌گویم این‌ها نه، پس کدام؟ بهتر است قبل از اینکه به معرفی شادی بپردازم، یک واقعه کوچک را تعریف کنم: افرادی هستند که وقتی سؤالی در زمینه روانشناسی و تعلیم و تربیت برایشان پیش می‌آید، به کارشناسانی که می‌شناسند تلفن زده و

شادی مفهوم پیچیده‌ای در فرهنگ ایرانی است؛ شادی، مانند چهره کسی است که او را، دورادور می‌شناسیم. وقتی او را می‌بینیم به نظرمان آشنا می‌آید ولی به دقت نمی‌دانیم که او کیست و کجا دیده‌ایم! گاه با اشخاص دیگر اشتباه می‌گیریم. شاید اولین چیزی که به یادش می‌افتیم خنده باشد. ممکن است از او بپرسیم: ببخشید، شما همان خنده و آن هم از نوع قهقهه‌اش نیستید؟

شادی با لبخند به ما پاسخ خواهد داد، نه؛ چهره‌ام کمی شبیه آن است ولی آن نیستم. این پاسخ ما را گیج خواهد کرد؛ احتمالاً خواهیم گفت با هم دو قلو هستید؟ زیرا شباهت زیادی با هم دارید. شادی باز با لبخند خواهد گفت: نه.

ممکن است او را با افرادی چون چارلی چاپلین، جری لوئیز، مستربین و ... یکی بدانیم. باز او در پاسخ ما خواهد گفت نه هیچ کدام از این‌ها نیستم؛ ممکن است قدیمی ترها او را با عروسک خیمه‌شب‌بازی و یا با «سیاه» نمایش‌های روح‌وضی اشتباه بگیرند ولی باز شادی خواهد گفت من هیچ یک از آنان نیستم.

کسانی که تلاش می‌کنند از اشکال غیردینی شادی دوری کنند، ممکن است برخی از مراسم تفرقه‌انداز را مایه شادی بدانند و آن را با شادی یکی بگیرند... و شادی به تمامی اینان خواهد گفت که من این‌ها که می‌گویید نیستم. لاجرم کلافه شده از او خواهیم پرسید: پس تو که هستی؟ جایت کجاست؟ در کجا باید سراغت را بگیریم؟



و از بودن احساس رضایت عمیق دارد. احساس هستی ابدی می‌کند؛ تمام ناشدنی است. در عین تنهایی عمیق‌ترین اتصال را به خدا دارد. تنهایی‌های او ظاهراً تنهایی است و باطناً با او بودن و بلکه با او یکی بودن است.

ممکن است بگویید این صفت انسان‌های متعالی است و چه انتظاری داریم که کودکان و نوجوانان دانش‌آموز، این چنین باشند؟ درست است ولی نمی‌توان به این بهانه که دانش‌آموزان هنوز به این حد نرسیده‌اند، آنان را به بی‌راهه رهنمون باشیم. باید مقدمات نشان دادن راه شادی جاودان را فراهم آوریم. شادی به خودی خود از عمق جان انسان منزه و پاک می‌جوشد. انسان، به ویژه کودکان ارزش روح‌های پاک و منزه را به خوبی درک می‌کنند. آنان یکی از معیارهای راحتی و خوبی را، در کنار آدم‌های مهربان بودن توصیف می‌کنند. مهربانی حقیقی از قلب انسان منزه به بیرون می‌تراود. قلبی که کینه نداشته باشد، حسد و حقارت آن را اسیر نکرده باشد، امید و توکل آن را به اطمینان رسانده باشد. با کودکان با مهربانی و خیرخواهی واقعی و به دور از حقارت‌ها و عقده‌ها رفتار کنیم تا معنی شادی حقیقی را عمیقاً در درون خود بیابند. وقتی شادی حقیقی یک پدیده درونی و قلبی است، چگونه می‌توان از بیرون آن را به قلب تزریق کرد. بگذاریم شادی را انسان‌ها در قلب خود بیابند. خلاصه آن‌که، کسانی که شادی عمیق و جاودان را درک می‌کنند، نمی‌توانند دیگران را به شادی‌هایی که بیشتر ناشی از برانگیختگی جسمانی است، رهنمون باشند.

سؤال خود را از او می‌پرسند. به من نیز هر از گاهی تلفن می‌شود. در این میان آقایی است که او را نمی‌شناسم ولی به کرات تلفن زده و از من سؤالاتی را می‌پرسد. چند روز پیش تلفن کرد و پرسید: حال با اصل حال چه فرقی دارد؟ جوابی به او دادم ولی در اینجا می‌خواهم بگویم چیزهایی که مردم شادی می‌نامند حال خوب است نه اصل حال و آنچه که در جامعه ما تعارض ایجاد کرده همین تفاوت است. کسانی که شادی را اصل حال می‌دانند، شادی‌های فرعی و غیراصل را نه تنها شادی نمی‌دانند، که آن را غم‌زا و غم‌افزا می‌شناسند. لذا بعضاً با آن مخالفت کرده و گاه حرام می‌دانند. شادی در اصل یک صفت عمیق و گسترده و ماندگار انسانی است. شادی اصلی، چیزی است که با چیزهایی مانند گریه زایل نمی‌شود با مصیبت دگرگون نمی‌شود و با مصیبتی چون مصیبت کربلا هم از دل زایل نمی‌شود. این شادی همان فرحی است که یک موهبت الهی است. «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ» یونس/۵۸. بگو: [این موعظه، هدایت و رحمت] به فضل و رحمت خداست، پس باید مؤمنان به آن شاد شوند که آن از همه ثروتی که جمع می‌کنند، بهتر است. این شادی و فرح از قلب مطمئن و ضمیر آرام و امیدوار سرچشمه می‌گیرد و گاه نشانش یک لبخند است که ممکن است با گریه نیز همراه باشد. این شادی مستی‌هشیاری افزاست نه سرمستی غفلت. انسان شاد به راحتی می‌خوابد و به سادگی از خواب برمی‌خیزد. انسان شاد به بیداری بیشتر گرایش دارد تا به خواب. انسان شاد زیاد رنگ‌به‌رنگ نمی‌شود. ریا نمی‌کند